



شماره ۳

تیر ۱۳۴۰

دوره دوازدهم

زبان و زبان شناسی

آنچه امروز «زبان شناسی» خوانده می شود و در شمار علوم می آید بحث تازه ای است و از آغاز پیدایش آن بیش از صد و پنجاه سال نمی گذرد. اما بحث در زبان و قواعد آن تا زکی ندارد. دانشمندان یونان به قواعد زبان توجه داشتند. پیش ایشان مشکل بزرگی که در حل آن می کوشیدند این بود که آیا دلالت الفاظ بر معانی، طبیعی و ذاتی است یا بر حسب مواضعه و قرارداد است. این مبحث موضوع گفتگوها و کشمکش های بی پایان واقع شد که تا دوره سوفسطائیان دوام داشت.

ارسطو اجزاء کلام را از هم جدا کرد و باز شناخت. فیلسوفان دیگر بحث و تحقیق او را درباره مسائل صرف و نحوی دنبال کردند. اما کوشش ایشان بیشتر در آن صرف می شد که قوانین منطقی را بر قواعد زبان منطبق کنند و این خود نقص کار بود، زیرا که تحول زبان تابع اصول منطقی نیست.

از قرن سوم پیش از میلاد منظومه های «همر» که میان یونانیان رواج داشت دیگر

برای عامه به آسانی درخور فهم نبود، زیرا که زبان جاری کم کم با زبان شعر «همر» اختلاف یافته بود. در حوزه علمی و ادبی اسکندریه حل مشکلات منظومه‌های کهن مورد عنایت قرار گرفت و دانشمندان این حوزه پایه‌قسمتی از بحث خود را بر نظریات فیلسوفان قدیم و قسمتی دیگر را بر استنباط از متن نوشته‌ها قرار دادند.

رومیان نتایج این مطالعات را اخذ و اقتباس کردند و اصول و قواعد آنرا بر زبان لاتینی منطبق ساختند و همین مباحث از رومیان به ملت‌های اروپا منتقل گردید.

از چگونگی این علم در ایران پیش از اسلام هیچ خبری نداریم. اگر خط اوستائی در آن دوران وضع شده باشد خود نشانه آشکاری بر توجه دقیق ایرانیان باستان به نکات و مسائل مربوط به زبان خواهد بود. اما زمان وضع خط اوستائی را به یقین نمی‌دانیم.

در دوران اسلامی بحث در باره لغت و قواعد زبان عربی از همان آغاز رواج دین اسلام مورد توجه قرار گرفت و سبب این توجه آن بود که ملت‌های کوناگون این دین را پذیرفتند و چون زبان عربی برای ایشان بیگانه بود در خواندن کتاب آسمانی به خطا و اشتباه دچار شدند و به قواعدی برای احتراز از غلط احتیاج یافتند. نوشته‌اند که نخستین بار ابوالاسود دؤلی به اشاره حضرت علی (ع) تألیف و تدوین قواعد نحو را آغاز کرد و او پیشوای نخستین دانشمندانی بود که در شهر بصره به بحث و تحقیق درباره قواعد زبان عربی و آموختن آن پرداختند و آن شهر یکی از مراکز مهم علم لغت گردید. سپس این بحث از بصره به کوفه رسید و حوزه علمی دیگری در آن شهر برپا شد.

در رأس دانشمندان بصره سینهویه فارسی بود که «کتاب» او در صرف و نحو سندو مآخذ همه عالمان نحو که پس از او آمدند قرار گرفت. (متوفی در ۱۸۰ هجری) و اخفش اوسط و ابوعلی فارسی‌زبانان او بودند.

پیشوای دانشمندان کوفه کسانی بود، و فراء و ابن السکیت و ثعلب از بزرگان این دسته شمرده می‌شوند. پس از ایشان تاهنگامی که تمدن اسلامی رو به ترقی و انتشار می‌رفت همواره علم لغت و نحو از جمله اشتغالات مهم دانشمندان اسلامی بود و از جمله بزرگان این رشته ابن درید و ابن جنی و ثعلابی و زه‌خسری و سکاکی و سیوطی را نام باید برد.

چنانکه می‌دانیم بسیاری از استادان بزرگ لغت و صرف و نحو عربی از ایرانیان بوده‌اند. اما ایرانیان پس از اسلام به بحث در زبان فارسی کمتر پرداختند و شاید سبب این بی‌مبالاتی جز آن نبود که زبان خود را می‌دانستند و حاجتی به آموختن آن نمی‌دیدند. هنگامی که زبان فارسی در هندوستان رواج یافت و تقریباً به مقام زبان رسمی و ادبی آن کشور رسید دانشمندان هند در تألیف فرهنگ‌های فارسی و بحث در قواعد این زبان کوشیدند و کتاب‌های خوب و سودمند تألیف کردند.

اما موضوع بحث نحویان تا اواخر قرن اول هجری تنها چگونگی ترکیب کلام بود که آنرا علم «نحو» می خوانند. پس از آن، در ضمن مباحث نحو به بعضی از نکته های صرفی، یعنی چگونگی ساختمان کلمه نیز اشاره ای می شد. کم کم مسائل صرفی از نحو جدا شد و جدا گانه تدوین یافت. اما تا روزگار ما نیز بسیاری از نکات صرف و نحو درهم آمیخته است و به هر حال این دو رشته در حکم واحدی شمرده می شود.

تاریخ علم لغت و صرف و نحو در ادبیات عرب بسیار مفصل است و کتابها می خواهد و اینجا غرض جز اشاره مختصری نبود. اما خوانندگان ما ممکن است از این بحث تعجب کنند و بپرسند که با اینهمه وسعتی که علم زبان در ادبیات عرب و تمدن اسلامی داشت چگونه در آغاز این مقاله گفتیم که «زبان شناسی» علم تازه ای است و در زمانهای اخیر به وجود آمده است.

علت این حکم آنست که مباحث مربوط به زبان، چه در یونان و چه در اسکندریه و چه نزد دانشمندان اسلامی نقص عمده ای داشته است و آن اینست که همه قواعد را از روی یک زبان و آنهم در یک زمان معین استخراج و استنباط می کردند و هرگز به مقایسه زبان خود با زبانهای دیگر نمی پرداختند و گمان نمی بردند که زبان خودشان نیز در زمانهای پیشین صورت دیگری داشته و تابع قواعد دیگری بوده است.

یونانیان با ملتهای متعددی سروکار داشتند که به زبانهای گوناگون سخن می گفتند و عجب این است که هیچ اعتنائی به این زبان ها نکردند. اگر ایشان زبان خود را با زبان های همسایگان که بعضی از آنها با یونانی خویشاوندی نزدیک داشت می سنجیدند بی گمان نتایج گرانبهایی به دست می آوردند. زبانهای مادی و پارسی و سکائی و هندی (سنسکریت) با زبان یونانی باستان بسیار نزدیک بوده است و از مقایسه این زبانها یونانیان می توانستند به نکات بسیاری در باره خانواده های زبانها و چگونگی تحول هر زبان پی ببرند. اگر یونانیان به این فکر افتاده بودند حاصل کارشان امروز برای ما بسیار ارزش داشت، زیرا که بسیاری از لهجه ها و زبانهای هند و اروپائی معمول در آن زمان اکنون یکسره از میان رفته و اثری برجا نگذاشته است تا بتوان در باره آنها مطالعه و تحقیقی به عمل آورد.

یونانیان، مانند غالب ملتهای قدیم، زبان ملتهای دیگر را به چشم حقارت می نگریستند و هر کس را که مانند ایشان سخن نمی گفت «الکن» (Barbare) می خواندند تنها یک زبان را در خور اعتنا دانستند و آن لاتینی بود. دانشمندان اسکندریه در ضمن مطالعه لغاتی که از یونانی به لاتینی رفته بود به مشابهت های فراوانی میان این دو زبان برخوردند، و از آنجا به این نتیجه نادرست رسیدند که لاتینی صورت فاسد شده یونانی است.

محققان لغت و صرف و نحو عرب نیز گرفتار همین نقص بودند . در آغاز اسلام زبان‌های سریانی و عبری دارای ادبیات قابل توجهی بود و این هر دو زبان با عربی خویشاوندی نزدیکی داشتند . بسیاری از دانشمندان اسلامی یکی از این زبان‌ها را می‌دانستند و آثار ادبی و علمی آنها را به عربی ترجمه می‌کردند اما هیچ یک از عالمان صرف و نحو و لغت عربی به فکر آن نیفتاد که در تحقیقات خود از مقایسه میان این زبان‌ها استفاده کند . گذشته از آن چون خلافت اسلامی بر قسمت اعظم دنیای آن روزگار استیلا یافت ، مسلمانان با صدها زبان و لهجه مختلف ، از هندی و فارسی و ترکی و مغولی و لاتینی و یونانی و اندلسی و جزاینها ، آشنائی یافتند . اما غرور و نخوت ، یا جهل و تعصب مانع شد که به قواعد و ساختمان این زبان‌ها توجه کنند و به تطبیق و مقایسه این همه مواد کوناگون و بیشمار که در دسترس ایشان بود بپردازند . تازیان هم ، مانند یونانیان ، هر کس را که به زبان عربی گفتگو نمی‌کرد « عجمی » یعنی کنک خواندند و گفتار او را لایق مطالعه و تحقیق ندانستند .

در نظر ایشان هم زبان یکی بود ، همان که خداوند آفریده و قرآن به آن نازل شده بود . همان زبان که خودشان می‌دانستند و به آن سخن می‌گفتند . اینجا تعصب دینی هم به تعصب ملی افزوده بود و حاصل آن شد که هیچ بحث و گفتگویی در باره آن همه زبان‌های مختلف که در قلمرو اسلام رواج داشت به میان نیامد .

اما هندوان ، به حکم احتیاجات مذهبی ، از قدیمترین ایام درباره زبان خود تحقیق و مطالعه دقیقی کرده بودند که یونانیان و مسلمانان از آن چندان خبری نداشتند . یگانه کسی که به پیشرفت این علم در هند توجه یافت و در آثار خود ذکری از آن به میان آورد ، دانشمند بزرگ ایرانی ابوریحان بیرونی بود . اما سبب اصلی توجه هندوان به بحث در زبان خود آن بود که کتاب دینی ایشان به زبانی کهن نوشته شده بود و بر اثر تحول زبان فهم معانی آن برای عامه دشوار می‌نمود . پس ، همان‌علتی که یونانیان و مسلمانان را به تحقیق در زبان و ادب داشت در هند نیز موجب پیدایش و توسعه علم زبان گردید . اما هندوان کار خود را دقیق‌تر و بهتر انجام دادند و آگاهی از روش ایشان در زمان‌های اخیر سبب ایجاد « زبان شناسی » در اروپا گردید .

در طی قرون وسطی زبان شناسی در اروپا پیشرفت شایانی نکرد . یگانه زبانی که شایسته توجه و مطالعه ادیبان اروپای غربی شمرده می‌شد زبان لاتینی بود . زبانهای رایج میان ملت‌های اروپا ، مانند فرانسوی و انگلیسی و آلمانی مهم شمرده نمی‌شد و تنها به عنوان زبان عوام برای تبلیغ دین مسیح به کار می‌رفت .

اما مباحثه‌های دینی کم کم پیشوایان آئین عیسی را به مطالعه در زبان عبری و ادب که یکسره با زبان‌های اروپائی متفاوت است . این مطالعه در دوره « رنسانس »

توسعه یافت و ناچار به مقایسه‌هایی در نکات لغوی و صرف و نحوی کشید. مقارن‌همین زمان اختراع و رواج فن چاپ و اکتشافات جغرافیائی اطلاع اروپائیان را از زبانهای زنده جهان بیشتر کرد. همانندی‌های آشکار میان بسیاری از این زبان‌ها موجب توجه و تعجب دانشمندان شد. آیات تورات را به یاد آوردند که در آنها از وحدت اصلی همه زبانها گفتگو شده بود. در «سفر پیدایش» آمده است که «تمام جهان را يك زبان و يك لغت بود» و چون آدمیان خواستند «برجی را بنا نهند که سرش به آسمان برسد» خداوند گفت: «همانا قوم یکی است و جمیع ایشان را يك زبان، و این کار را شروع کرده‌اند و الان هیچ کاری که قصد آن بکنند از آن ممتنع نخواهند شد. پس نازل شویم و زبان ایشان را مشوش سازیم تا سخن یکدیگر را نفهمند.»

محققان دوره «رنسانس» خواستند از روی شباهت‌هایی که در لغات و الفاظ زبان‌های مختلف یافته بودند، برهانی برای اثبات مدلول این آیات پیدا کنند. گمان کردند که زبان عبری همان زبان اصلی است که به حکم خداوند نزد ملت‌های دیگر به صورت‌های گوناگون در آمده است. اما ناچار اعتراف کردند که تطبیق بسیاری از «کوشش‌ها» با این زبان اصلی امکان پذیر نیست. از آن جمله زبان بومیان امریکای جنوبی با این حساب‌ها درست در نمی‌آمد. یکی از دانشمندان قرن هفدهم میلادی برای رفع این اشکال فرضیه‌ای آورد، و آن این بود که سرخ پوستان عمداً زبان خود را وارونه کرده‌اند تا هنگام جنگ دشمنانشان از فرمان‌های نظامی سر درنیاورند.

این گونه فرضیات آخر متروک ماند. اندکی پیش از آغاز قرن نوزدهم یکی از کشیشان ژزوئیت به این معنی توجه کرد که همه زبان‌ها اصل واحدی نداشته بلکه مبانی زبان‌ها مختلف بوده است. اما در آغاز قرن نوزدهم بود که «زبان شناسی» رنگ علمی به خود گرفت. از آن پس دیگر مطالعه در مسائل مربوط به زبان تابع اصول عقلی و استدلالی نشد، بلکه از مشاهده و تحقیق در صورت‌های موجود زبان و رابطه آنها با صورتهای پیشین قواعدی استخراج کردند. صرف و نحو قدیم که می‌کوشید تا اصول و قوانین منطقی را بر قواعد زبان منطبق کند در این زمان منسوخ و متروک شد، و مشاهده امور و نکات واقعی، یعنی روش استقراء، جانشین قیاس گردید.

امری که سبب تسریع در پیشرفت زبان شناسی شد آشنائی اروپائیان با زبان سنسکریت بود. نخست دانشمندان انگلیسی به قصد آنکه با مردم هند رابطه نزدیکتری پیدا کنند به آموختن این زبان پرداختند. یکی از قضات انگلیسی به نام ویلیام جونز از سال ۱۷۸۶ (۱۲۰۱ هجری قمری) خویشاوندی زبان سنسکریت را با یونانی و لاتینی دریافت و بیان کرد. به عقیده او مقایسه مرتب این سه زبان با یکدیگر وجود يك زبان اصلی را که مادر این هر سه بوده است اثبات می‌کرد. حتی جونز حدس زد که زبان‌های گونئی و کلتی هم با سنسکریت اصل واحدی داشته‌اند.

در سال ۱۸۰۸ (۱۲۲۳ هجری سلطنت - فتحعلیشاه) دانشمند آلمانی به نام شلگل Schlegel کتاب معروف خود را به عنوان «بحث درباره زبان و فلسفه هندیان» منتشر کرد و در آن با شوق و شور تمام لزوم مطالعه در زبان و ادبیات هندوان را گوشزد ساخت. انتشار کتاب او در اروپا این عقیده را به وجود آورد که زبان سنسکریت با زبانهای دیگر مانند یونانی و لاتینی و آلمانی و فارسی خویشاوندی دارد. شلگل از این هم پیشتر رفت و گمان کرد که زبان سنسکریت از همه این زبانها قدیمتر است و همه اینها از آن مشتق شده‌اند. اما هنوز کار شلگل بر ملاحظه و تحقیق دقیق مبتنی نبود. دانشمند آلمانی دیگری به نام فرانتز بوپ Franz Bopp (متوفی در سال ۱۸۶۷-۱۲۸۴ هجری قمری) شواهد و دلایل انکارناپذیری در باره خویشاوندی این زبانها و زبانهای دیگر هند و اروپائی فراهم آورد. نخستین کتاب او که در آن تعریف کلمات را در زبانهای سنسکریت و یونانی و لاتینی و فارسی و آلمانی با هم مقایسه کرده بود در سال ۱۸۱۶ (۱۲۳۲ هجری قمری) انتشار یافت و این سال مبدأ تاریخ علم «صرف و نحو تطبیقی» La Grammaire Comparée شمرده می‌شود. این دانشمند چند سال بعد صرف و نحو تطبیقی زبانهای سنسکریت و اوستائی و یونانی و لاتینی و لیتوانی و کونی و آلمانی و اسلاوی باستان را انتشار داد و در تدوین و تکمیل این کتاب شانزده سال رنج برد.

با تحقیقات این دانشمندان علم زبان از صورتی که در طی چندین قرن داشت بیرون آمد و وارد مرحله تازه ای شد. اما هنوز علم «زبان شناسی» به معنی دقیق امروزی به وجود نیامده بود.

(دوباله دارد)

پ . ن . خ

شپوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی